

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

حسن علوی‌کیا

RESTRICTED

برنامه تارخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقای حسن علوی کیا

مصاحبه کننده : آقای اکبر اعتماد

۱۹۸۳، مارس پاریس



خلاصه مندرجات مصاحبه آقای علوی کیا

صفحه ۱

سوابق خانوادگی و تحصیلی . اتمام دوره دانشکده افسری و ورود به آرتشر . گذراندن دوره لیسانس حقوق . اشتغال در رکن دوم ستاد ارتش . اظهارات و مخالفتهای رئیس ستاد ارتش وقت در باره مصاحبه شونده مبنی بر رابطه داشتن او با انگلیسی‌ها و راه انداختن حزب توده . انتصاب بریاست دادگاه تجدیدنظر نظامی تبریز و اصفهان . مبادله اطلاعات مربوط به فعالیت‌های عناصر کمونیست .

۱ - ۵

انتشار خبر مبنی بر احتمال وقوع یک کودتا در روز ۲۵ مرداد بازداشت نصیری و عده‌های دیگر از طرف دولت وقت . عوض شدن اوضاع و پیش‌آمد قیام ۲۸ مرداد و انتصاب مصاحبه شونده بمعاونت رکن ۲ ارتش . تشکیل سازمان امنیت و انتصاب مصاحبه شونده به سمت معاونت آنسازمان . تشکیلات و هدفهای سازمان کوک که به ابتکار سپهبد کیا و عضویت مصاحبه شونده تشکیل شده بود . تهمت جاسوسی برای امریکا که علیه مصاحبه شونده عنوان شده بود .

۵ - ۸

وظایف و تشکیلات رکن دوم ستاد ارتش و نظرات بر فعالیتها کمونیستها . نقش سایر دستگاههای اطلاعاتی کشور . نظرات بر عشایر و روحانیون . خاطرات مربوط به کشف سازمان نظامی افسران و گروهبانان حزب توده که بنام مستعار سازمان دانشجویان و دانش‌آموزان نامیده میشد . موضوع کشنیدن یکی از مأمورین اطلاعاتی رکن ۲ از طرف سازمان نظامی حزب توده .

۸ - ۱۳

خصوصیات شخصی سپهبد کیا . هدفهای سازمان کوک در مبارزه با کمونیستها . اطلاعات اعلیحضرت از وجود اینگونه سازمانها . ارتباط کوک با خارجیها . نواقص کار رکن ۲ از نظر کمبود وسائل و نیروی انسانی . مبارزه با عوامل چیزی و مخصوصاً " عوامل چیزی در وزارت آموزش و پرورش . خاطره

مربوط به دستگیری یکی از کارمندان سفارت شوروی که در ایران به جا سوسي
اشغال داشت . استفاده از کسانی که بعنوان رابط اطلاعات لازم را برای
رکن ۲ تهیه میکردند . موضوع کنترل تلفن ها .
۱۳ - ۲۰

موضوع ارتباط حزب توده با شورویها . خاطره کشف چند مورد از موارد
ارتباط حزب توده با شورویها . نحوه ارتباط رکن ۲ با بعضی از افراد
حزب توده بمنظور جمع آوری اطلاعات از آنها . نحوه ارتباط بین رکن ۲
وسازمانهای اطلاعاتی سایر کشورها . نحوه ارتباط بین اعیان حضرت و دولت
در مسائل اطلاعاتی وحدود نظارت هریک آن مقامات بر مسائل مذکور .
احتمال نفوذ انگلیسی ها در حزب توده . مسائل مربوط به آموزش سیستم
های اطلاعاتی در داخل و خارج کشور و نحوه آموزش کارکنان سواک .
۲۰ - ۲۸

مسئله ارتباط یا عدم ارتباط حزب توده و پاره از عوامل چپ بادکتر
صدق . تیره شدن روابط اعیان حضرت با دکتر مصدق . تشکیل سازمان
افسران ناسیونالیست . شرح جریان ربودن و قتل افشار طوس رئیس شهربانی
وقت .
۲۸ - ۳۴

موضوع کشف فعالیتهای شورویها برای قتل یکنفر از ارامنه داشناک .
اقدامات اطلاعاتی که هریک از کشورهای ایران و شوروی در خاک کشور دیگر
میکردند . مسئله معاودین ایرانی که از طرف دولت شوروی به ایران
فرستاده شده بودند . مسئله همکاری امریکائیها با دستگاههای اطلاعاتی
ایران . خاطرات مربوط به دونفر از مورین ایرانی در مسکو که دستگاه
کی . جی . بی از طریق آشنایی با زنان زیبا آنها را فریفته بودکه با آن
دستگاه همکاری کنند .
۳۴ - ۴۰

تحولات سیستم اطلاعاتی بعد از مرداد ۱۳۳۵ . تشکیل سواک بمنظور کسب
اطلاعات و تمرکز آن امور . پیشنهاد تشکیل سواک از طرف انگلیسی ها و
امریکائیها . تشکیلات داخلی سواک . همکاری اسرائیلی ها در بمبود امور
اطلاعاتی سواک و مسئله آموزش .
۴۰ - ۴۸

نحوه ارتباط ساواک با اعلیحضرت و با دولت و گزارشها فی که به هریک از دو مقام داده میشد . تمرکز واحدهای اطلاعاتی کشور در ساواک و انتقال کارمندان آن واحدها به ساواک . پیشنهاد مصاحبه کننده براینک ما مورینی که سابقه شکنجه دادن ذارند از خدمت در ساواک منوع گردند . وجود چند دستگاه مختلف اطلاعاتی که بطور مستقل کار میکردند در ارتقای شهربانی و رقابت و اختلاف نظر آنها بایکدیگر . حس تقرب به اعلیحضرت بعنوان انگلیزه رقابت و تفتیین مقامات اطلاعاتی علیه یکدیگر و شایعه اختلاف اندازی بین آنها از طرف اعلیحضرت . تشکیل دفتر ویژه بتوصیه انگلیسی ها بمنظور نظارت مجدد برگزارشها اطلاعاتی . تعارض بین گزارشها مراجع مختلف اطلاعاتی .

۴۹ - ۵۶

شرح مشاغل و خصوصیات شخصی سرلشکر قره نی . مسافرت او با مریکا و ملاقاتهای که با مقامات امریکائی بعمل آورد و نزدیک شدن او به دکتر علی امینی . کشف موضوع و محاکمه قره نی در دادرسی ارتقای و محکومیت و سپس عفو او از طرف اعلیحضرت . خاطرات مربوط به ارتباط قره نی با سفارت انگلیس .

۵۶ - ۶۲

نحوه تماس نخست وزیر با ساواک . تشکیل کمیسیون حفاظت باشرکت نمايندگان دستگاههای اجرائی و وظائف آن کمیسیون . عدم مداخله اولیه ساواک در امور مربوط به دستگاههای دولتی و مسائل اجرائی و مداخلات بعدی آن سازمان در مسائل مذکور . تشکیل دفتر ویژه برای هم آهنگی اطلاعات . تشکیل شورای امنیت با حضور نخست وزیر و مقامات دیگر برای بررسی مسائل مربوط به امنیت کشور .

۶۲ - ۶۷

دستور اعلیحضرت مبنی بر نزدیک شدن مصاحبه شونده با امریکائیها . گله مندی امریکائیها از او که اطلاعاتی را که به انگلیسی ها میدهد به امریکائی ها نمیدهد . نظر امریکائی ها مبنی بر عدم دخالت اعلیحضرت در امور حکومتی . ما موریت تیمور بختیار از طرف شاه برای مسافرت

با امریکا و انجام پاره؛ مذاکرات و اطلاع از نقطه نظرهای امریکائی‌ها .
مرا جعت بختیار به تهران و شایعه ملاقات او با کنندی و انجام مذاکراتی
در باره ایران . سو ظن شاه نسبت به بختیار و عزل او از ریاست
سازمان امنیت ، ارتباطات گسترده بختیار با آرتشی‌ها و روحانیون و
عشایر و بازاریها و سایر افراد . وجود حس کسب قدرت در تیمور بختیار که
علت سو ظن شاه نسبت با و گردید . خصوصیات فردی تیمور بختیار، پی‌گیری
و کشف کارهای بختیار از طرف ماورین مخصوصی که برای این منظور انتخاب
شده بودند . شایعه ملاقات بختیار با یا تسویچ نماینده سی - آی - ۱، در
ایران . پول دادن بختیار در دوران ریاست سازمان امنیتش به روحانیون
و تماس گرفتن با آنها . مسئله اتهامات مالی بختیار و استفاده بیشتر او از
قدرت تا استفاده از اموال دولت . برگزاری بختیار و اشتغال او در دفتری
که در تهران دائم کرده بود ، تصمیم به بازداشت بختیار از طرف دکتر علی
امینی نخست وزیر وقت . فراهم شدن وسائل مسافرت بختیار به خارج از کشور
و پولی که برای این منظور از طرف بانک بازرگانی در اختیار او قرارداده شد . ۷۸ - ۶۷

اولین مسافرت بختیار به عراق و ملاقات‌هایی که در آنجا بعمل آورده بود .
بازگشت بختیار به لبنان و کشف اسلحه قاچاق از او و موضوع تقاضای
استرداد او از طرف دولت ایران و عدم موافقت مقامات لبنانی با این
تقاضا . مسافرت دوم بختیار به عراق و ملاقات او با توده‌ها و اعضای
کنفرانسیون و روحانیون ، ارتباط خمینی با بختیار و کشفنامه های
بختیار و گرفتن سلاحهایی که او برای هم‌فکرانش با ایران میفرستاد . ۸۰ - ۷۸

فضائل اخلاقی و مقام علمی تیمسار پاکروان بعنوان نمونه از انسانیت .
وجود پاکروان بعنوان اعتباری برای دولت ایران و احترامی که او در
داخل و خارج از کشور داشت . موضوع ترورهای سیاسی که بعد از شهریور
۱۳۲۵ در ایران اتفاق افتاد و علل و عاملین آنها . کیفیت ترورها طبق
مندرجات کتابی که دکتر کشاورز تحقیق تحت عنوان : "من محکوم میکنم" نوشته
است . تأثید مندرجات کتاب مذکور طبق اسناد مربوط به صور تجلیلات

حزب کمونیست شوروی و کمیسیونی که در آنجا برای رسیدگی به اعمال استالین تشکیل گردیده بود .
۸۰ - ۸۳

موضوع فرار سران حزب توده از زندان . فعالیتهای سازمان نظامی حزب توده . قیام ۲۸ مرداد و تزلزلی که در روحیات جمعیت‌های چپی ایجاد شد . کشف سازمان نظامی حزب توده و دستگیری و محاکمه آنها . وضع اعضاء حزب توده پس از قیام ۲۸ مرداد . نحوه گرایش نظامی ها به حزب توده . تسامح و رویه ملایم دولت نسبت به اعضای حزب توده که از گذشته سیاسی خودا ظهار نداشت میکردند . وساطت عده نزد اعلیحضرت بمنتظر تخفیف مجازات اعضا سازمان نظامی حزب توده و موافقت شاه در این خصوص . اشتغال پاره از سران حزب توده در بخش خصوصی و تحصیل ثروت . خشونت اولیه فرمانداری نظامی نسبت به توده ایها و ارفاق‌های بعدی که در باره آنها بعمل آمد . تفویض پاره مقامات مهم دولتی به بعضی از اعضای سابق حزب توده . نظر اعلیحضرت بر ارفاق به اعضای سابق حزب توده . دورشدن مردم از حزب توده بعد از قیام ۲۸ مرداد و روی آوردن توده ها به کار آزاد و داشتن زندگانی خوب . موضوع شکست‌خوردن حزب توده در عرصه سیاست و پیدایش گروههای دیگر چپی مانند مجاهدین و فدائیان و پیکار .
۸۳ - ۹۱

وضع ارتش در دوره مصدق و حدود دخالت اعلیحضرت و دکتر مصدق در امور مربوط به ارتش . استقلال نظر مصدق در باره امور مربوط به ارتش و تماس مستقیم رئیس ستاد با او . نظر دکتر مصدق در باره حزب توده و نظارت بر فعالیتهای آنها . عقیده دکتر مصدق براینکه انگلیسی‌ها حزب توده را درست کرده و آنرا میچرخانند . خصوصیات فردی دکتر مظفر بقائی و خلیل ملکی . مسئله انشعاب در داخل حزب توده . وضع حزب زحمتکشان و حزب ایران و نیروی سوم . عدم ارتباط بین جبهه ملی و حزب توده .
۹۱ - ۹۶

نفوذ حزب توده در ارتش ، غائله آذربایجان ، اقدامات فرمانداری
نظاری بعده از ۲۸ مرداد و تشکیل سازمان امنیت متعاقب برآن . اظهار
نظر در باره سپاه بد بختیار و تیمسار پاکروان . تعقیب خمینی از طرف
ساواک .

۹۶ - ۱۰۶

۱۰۶ - ۱۲۵

کناره گیری مصاحبه شونده از ساواک و اعزام او به آلمان . مسافرت
اعلیحضرت به آلمان و قایع آن دوران ، اقدامات امنیتی ساواک در
اروپا و وضع دانشجویان از نظر فعالیتهای سیاسی . ارتباط ساواک
با سایر سازمانهای امنیتی کشورهای خارجه .

۱۲۰ - ۱۲۴

مسئله خرید اسلحه برای عربستان سعودی و پرداخت کمیسیون به
فردوست . مسئله مقدمات خرید کارخانجات ذوب آهن از آلمان و
سپس خرید آن از سوریه .

۱۲۴ - ۱۳۷

با زنشستگی مصاحبه شونده و سلب اعتماد از فعالیتهای امنیتی او
و اشتغال او در بخش خصوصی . چند خاطره از نظریات مصاحبه شونده
در مورد مسئله گران کردن قیمت نفت و بنزین و بازداشت ارتشبد
هدا بیت .

۱۳۷ - ۱۴۴

اظهار نظر درباره ارتشبد نصیری و ثابتی و ذکر چند خاطره از
فعالیت‌های تجسسی .

۱۴۴ - ۱۵۰

نظریه مردم در باره فعالیتهای ساواک و گسترش آن فعالیتها .
انتقاد از وضع ساواک . تشکیل کمیته ضد خرابکاری .

۱۵۰ - ۱۵۹

تشکیلات ساواک و کارمندان و منابع آن . مسئله شکنجه در ساواک .
نحوه ارتباط ساواک با روحانیون و عشایر و سایر گروههای اجتماعی
و اقلیت‌های مذهبی . تماس ساواک با سازمانهای اطلاعاتی
کشورهای خارجی .

سوال : خوب آقای علوی کیا : بی زحمت ممکن است از ایام بچگی خودتان و محیط خانوادگی شروع کنید تا بعد به بقیه برسیم .

آقای علوی کیا : ما یکی از قدیمی ترین خانواده های همدان هستیم که نمونه و سابقه تاریخی آن ، مقبره یکی از اجدادما است با اسم گنبد علویان که مربوط به قرن هفتم هجری است که حالا هم در همدان هست . اجاداد ما جزء افراد با سعاد روحانی بودند در همدان . پدرم تحصیلاتش را در اصفهان و در مدرسه دارالفنون کرده بود و بعدا " هم در دارایی همدان خدمت میکرد ولی بیمار شده بود و خیلی زود فوت کرد در ۱۳۵۷ پدرم فوت کرد که ما هنوز بچه بودیم . محیطی که ما داشتیم یک محیط روشن و یک محیط مربوط به یکعده افراد با سعاد بود مجموعا " ، پدرم دوستانی که داشت افرادی بودند که خیلی افراد با سعادی بودند مثلا" من جمله مرحوم غمام همدانی که لازم نیست گفته بشود و با سعادی بودند مثل آزاد که شاعر بود ، مثل خود غمام که دیوان دارد ، یک محیطی بود که من در آن بزرگ شدم عمده ایم نیز تحصیل کرده بودند ، عمومی بزرگ من در دستگاه دولتی با امیر افخم کار میکرد با همین سپهبد زاده اینها هردو در دستگاه امیر افخم بودند و اول لقبی هم که گرفته بود معین دیوان بود و بعدا " هم شد سعیدالملک که آنهم خیلی زود یعنی یکسال بعداز پدرم فوت کرد ، عمومی دیگر هم با سعاد بود و او هم در دارایی همدان کار میکرد و او هم خیلی زود فوت کرد ، در یک چنین محیطی ما در همدان بزرگ شدیم حالا سامی زیادی را نمیخواهیم ببرم برای اینکه افرادی که بودند در حدود همین افرادی بودند که اسم بردم . پدرم که فوت کرد ماتحت سرپرستی شوهر خاله ام آقای حسین رضوی همدانی که در تهران و در دادگستری بود قرار گرفتیم ابتدا من به اصفهان رفتم آن موقع آقای رضوی رئیس دادگستری اصفهان بود . قبل از آن مدارتی را که طی کردم کلاس اول و دوم ابتدائی مدرسه شرافت بودم که مدیرانش و معلمین آن از دوستان پدرم بودند مرحوم سحاب بود و همه آدمهای با سعادی بودند ، بعد از آن دو سال آمدم به مدرسه نصرت همدان . مدرسه نصرت همدان که مدیرش مرحوم نصری بود و آزاد واینها هم آنجا معلم بودند . بعد از اینکه پدرم فوت کرد من رفتم به اصفهان و در اصفهان دو سال بودم ، بعد مرحوم رضوی منتقل شد به تهران و شد رئیس دادگاههای استیناف تهران آنجا در تهران رفتم بمدرسه سن لوهی ، در مدرسه سن لوهی بودم در حدود دو سال که یکی

از دوستانمان که همسایه ما بود ، سرلشگر زنگنه ، همان کسی که بعداً "در رضائیه بود . آنوقت ستوان یکم بود و او مرا برد به دانشکده افسری و دبیرستان نظام و من هیچ اهل دبیرستان نظام نبودم ولی او باعث شد که من رفتم بدبیرستان نظام ، خوب محیط خانواده رضوی هم معلوم است دیگر تمام یک افراد برجسته دادگستری بودند مثل شیخ محمد بروجردی عبده ، مثل صدرالاشراف ، مثل مرحوم جهانشاهی مثل مرحوم شهاب‌کرمائی و این تیپ‌هاشی بودند و این بود که همیشه در یک محیط فضل و دانش با صلطاح بودم . به صورت او مرا برد به دبیرستان نظام و دو سال من دبیرستان نظام بودم و سال ۱۳۱۳ رفتم بدانشکده افسری و سال ۱۳۱۵ افسر شدم .

سؤال : تاریخ تولدتان را هم بفرمائید .

آقای علوی کیا : تاریخ تولد را اگر بگویم یک قدری اسباب خجالت میشود من متولد ۱۲۹۲ هستم یعنی الان درست ۷۰ سال از عمرم میگذرد ، البته من در همدا درخانه اجدادیمان متولد شدم که شما می‌شناشید در محله حکیم خانه آنجا خانه‌های اجدادی ما بود که آنجا متولد شدم بعداً "تفییر جا دادیم . بعد افسر که شدم در صنف توپخانه بودم ، شاگرد دوم ، جزء شاگردهای نسبتاً خوب بودم ، در آنجا منتقل شدم به هنگ ۲ صحرائی که توپخانه با اسبهای مجار بود که آنجا فرمانده آتشبار اول آن هنگ شدم . در آنوقت افسرهای که از دانشکده در آمده بودند تعدادشان خیلی کم بود و آدم به محض اینکه میرفت فرماندهی میگرفت . در سال ۱۳۱۹ رفتم به دانشکده تكمیلی توپخانه دوباره گشتم به هنگ صحرائی و در هنگ صحرائی بودیم تا شهریور ۲۵ آنجا هم من همانطور فرمانده آتشبار یکم بودم بعد از شهریور ۲۵ هنگ ما بهم خورد و من آدم به ستاد لشگر ، در ستاد لشگر یک اداره بود بنام اداره توپخانه و در آنجا بودم ، بعداً هم در ستاد لشگر بودم تا شدم رئیس رکن ۲ لشگر و در همان دوره هم من دانشکده حقوق را گذراندم . در ۱۳۲۸ من تزم را گذراندم تز منهم مربوط به یک کتابی بود که اکسلی نوشته بود درباره آزادی و صلح و فرهنگ یک‌چنین چیزی بود که تز را با درجه خوب گذراندم و قصدم هم بیشتر این بود و من در مایه این بودم که دوست داشتم بروم بدادگستری ولی سرنوشت اینطور بود که نشد ، برای اینکه در رکن دوم لشگر بودم و رکن دوم لشگر ما در بین رکن دومهای ارتیش درجه ۱ شناخته شده بود ، از این‌رو مرا برند رکن دوم ستاد ارتیش ، در آن موقع پاکروان رئیس رکن دوم بود و من در یک قسمت بنام دائره تجسس آنجا رئیس دائرة بودم و کارمیکردم تا سال ۱۳۳۰ که در این سال با آمدن دکتر مصدق و این گروههای مختلف که در ارتیش بوجود آمده بود مثل افسران ناسیونالیست یا

سازمانهای چپی مثل سازمان نظامی حزب توده. اینها خیلی شدید برعلیه من گزارش‌های میدادند تا رسید بموقعي که دکتر مصدق برای ذفعه دوم که نخست وزیر شد و رئیس‌ستاند هم محمود بهارمست بود، به محمود بهارمست آنقدر علیه من گزارش داده بودند که او آن بودجه را که میبايستی در اختیار من قرار بدهد نمیداد. پاکروان بمن گفت که خودم بروم پیش او و من هم رفتم پیش بهارمست، همانطور که در دفترش راه میرفت گفت خوب بگو به بینم از انگلیس‌ها چه خبر، گفتم منظورتان چه هست، گفت همین بازی که خودتان در می‌وارید و همین توده‌ها که راه انداخته اید و تو هستی که اینها را راه میاندازی، گفتم من اصلاً اطلاعی ندارم و اصلاً با انگلیس‌ها ارتباط ندارم و نه اینکه من آنها را راه انداخته باشم، توده‌ها هستند و ما هم بیشتر فعالیت‌مان شناسائی سازمان‌های مختلف کمونیستی است و اینها هم یکده ما مورین هستند که باید حقوق‌شان را بگیرند و او گفت که بعد دستور میدهم، من که آمدم بعد پاکروان بعده" که پیش او رفته بود آمد و من گفت که رئیس‌ستاند نمیخواهد که تو باشی در این دستگاه و بهتر اینست که فعلاً تو یک مرخصی بگیری و من دوماه مرخصی گرفتم و رفتم همدان، این رفتن به همدان برای من بدتر شد برای اینکه در همان موقع یک مقدار اسلحه در همدان و اطراف پخش شده بود و آنها اینرا دستک و دنبک کردند که من بودم که اینکار را کرده ام وقتی من برگشتم دیدم که ابلاغ کرده اند که شما منتقل شدید به آذربایجان بعنوان رئیس‌دادگاه تجدید نظر چون من لیسانس حقوق داشتم در آن موقع مصدق که آمد سرکار سازمان دادرسی ارش را بکلی تغییر داد و تمام افسرهای که لیسانسیه حقوق شده بودند یا در کادرهای قضائی کار کرده بودند اینها را فرستاد به دستگاه قضائی من هم یکی از آنها بودم که فرستادند و گفتند که شما رئیس‌دادگاه تجدیدنظر تبریز شدید، خلاصه من هم هرچه تلاش کردم که بلکه بتوانم نروم چون وضع زندگی من بکلی مختل میشد، نشد و من با دکتر صدیقی از دانشکده افسری و وقتیکه وزیر شده بود با اشنا بودم، بوسیله ابوالحسن صدیقی که پسرعموی آنها هست و نقاش و مجسمه ساز معروفی است که مجسمه فردوسی را هم ساخته بود بوسیله او گفت که به دکتر صدیقی که وزیرکشور است بگوید که من نه سر پیازم و نه ته پیاز و کاری ندارم، بعده و رفته بود و گفته بود و معلوم شد که آن افسران سازمان نظامی که حالا غیر مستقیم یا بهتر ترتیبی نفوذ داشتند به مصدق چنین فهمانده بودند که درنتیجه آن فکری که آقای سرلشگر بهارمست داشت عیناً "همان به دکتر مصدق منتقل شده بود و مصدق به صدیقی گفته بود که هیچ صحبت‌ش را نکن و باید برو و دو این با انگلیس‌ها ارتباط دارد، هیچ ارتباطی هم واقعاً" ما داشتیم آن موقع، خلاصه من وقتی دیدم اینطور است یکی از دوستانم که خیلی دزخانه مصدق آمد و

رفت داشت آن تقدیمی بود که می‌شانید اورا ، من به تقدیم گفتم و تقدیم گفت که وضع اینطوری است و بهتر است که توبیخی ، برو هرچه هم که سخت است باشد ، در همین روزهایی که این جریانها بود یکروز این سپاهد کیا که در آن موقع سرتیپ بود و سرتیپ بازنشسته که اورا بازنشسته کرده بودند ، یک شرکت تجاری در خیابان بوذرجمهری داشت با اسم کیا کار او تلفن کرد که ما همیگر را به بینیم و ما همیگر را دیدیم و او گفت حالا که تومیخواهی بر روی یک گروه ما آنجا داریم من میخواهم توهم عضو این گروه بشوی و در آنجا یک مقدار فعالیت‌هایی بکنی ، گفتم این گروه چه هست ، گفت گروهی است که حالا جمع می‌شوند و بیشتر در مازندران ، من اینرا راه انداختم و شما آنجا اطلاعاتی که از کمونیست‌ها که میگیرید بآنها بدھید ، گفتم خیلی خوب ، این آن گروهی بود که با اسم گروه کوک که حالا اسمش یادم رفته و بعد سرلشگر هما یونی رئیس آن شد ، من هم عضو آن شدم و یک ارتباطی برقرارکردیم و ماشین تحریر بما دادند و خلاصه روز ۲۱ آذر ۳۱ بندۀ با یک راننده رفتم به تبریز و آنجا بودم و آنوقت سرلشگر ریاحی یعنی سپاهد ریاحی بعدی فرمانده لشگر آنجا بود ، من رفتم آنجا در تبریز بعنوان رئیس دادگاه تجدیدنظر و آنجا بودم و یک چیز جالب که آنجا پیش آمد این بود که خود ریاحی هم آنجا فکر می‌کرد که "واقعاً" من یک چیزی بارم هست و یکروز در دفترش مرا خواست و رفتم آنجا ، او هم توضیحی بود و مرا خوب می‌شناخت گفت یک چیزی میخواهم با تو در میان بگذارم بین خودم و خودت باشد و یکی نفهمند ، گفت میدانید که پسرعموی من شده رئیس ستاد که تقدیمی ریاحی باشد و نظر تو چیست که آیا من بروم دنبال تقدیمی ریاحی و دنبال مصدق یا همان روابط خودم را با شاه داشته باشم ، گفتم من نمیدانم ولی آنچه که احساس می‌کنم اینست که بالآخره یک چنین چیزی نمی‌ماند و اوضاع باین شکل نمی‌ماند و یک فورمی خواهد گرفت و شما قسم هم خورده اید و بهتر است که همان طور بمانید ، حالا بعدها مکرر ریاحی بمن گفت که من هیچ وقت فراموش نمی‌کنم ، او این خاطره را نگهداشت که بعداً گر پیش بیاید می‌گوییم که بعدها اعلیحضرت یکدفعه از من راجع به ریاحی پرسید و آنرا بموضع خودش می‌گوییم ، آنجا بودم بعد فکر کردم که بهر ترتیبی که هست از آذربایجان بروم جای دیگر که به ریاحی گفتم که به پسرعمویتان بگوئید که من یک مرخصی بدهد بیایم تهران و در تعطیلات عید در تهران یک وقت بگیرید که من بروم و ریاحی را به بینم ، خلاصه بمن مرخصی داد و به ریاحی هم گفته بود و من وقتی تهران رفتم از اول وقت گرفتم و رفتم پهلویش دیدم همه اش صحبت‌های اینرا می‌کند که گرزن چکار می‌کرد و ارتباطاتش چه بود ، چون گرزن رئیس

ستاد ارتضی بود که قبل از بهار مسٹ بود ، گفتتم والله هیچ چیز خیلی عادی و من . یک عضو عادی رکن دوم بودم ، "واصلاً" ارتباطی با گرزن نداشتیم و رئیس رکن با او ارتباط داشت ، بالاخره گفت حالاً چه میخواهید گفتمن میخواهم بروم تهران ، گفت تهران نمیشود ، هرجای دیگر که میخواهی بگو ، من هم فکر کردم و گفتمن اصفهان ، گفت خیلی خوب دستور میدهم که منتقل بشویم به اصفهان بعنوان رئیس دادگاه تجدید نظر اصفهان ، همانطور هم شد و من دوباره برگشتم به تبریز و خودم راجمع و جور کردم و آمدم تهران و در اردیبهشت من رفتم به اصفهان ، در اصفهان هم رئیس دادگاه تجدیدنظر بودم دادگاه هم در آن موقع همانجایی بود که حسالا هتل شاه عباس هست در آن ساختمان و آنجا بودم تا روز بیست و سوم یا بیست و چهارم مرداد بود که ما یکده دوستانمان در تهران بودند اینها یک کدامشان بمن پیغام داد که صبح بیست و پنجم ساعت ۷ رادیو را بگیر من هم صبح بیست و پنجم ساعت ۷ رادیو را گرفتم .

سؤال : در چه سالی ؟

آقای علوی کیا : در سال ۳۲ بود که من رادیو را گرفتم و دیدم که گفتند بله قرار بوده کودتا بشود و نصیری و عده را بازداشت کرده اند ، خوب آن روز در اصفهان هم شروع شد به تظاهرات ، در آن موقع دولو فرمانده لشگر بود ، دولو هم انصافاً "باید گفت که آدم فراموشکاری نبود و علاقه داشت به گذشته خودش ، در فاصله بیست و پنجم تا بیست و هشتم ، در بیست و هشتم دیدم که ورق برگشت و گفتند تهران اینطور شده است ، روز ۲۹ که یادم هست یک جمیعه بود فرمانده لشکر آقای دولو بمن تلفن کرد و گفت آقا شمارا خواسته اند تهران و باید بروید تهران و خودت را آماده کن که هرچه زودتر برویم من هم کارهایم راجمع و جور کردم و ظرف چند روزی آمدم به تهران ، وقتی آمدم به تهران بما ابلاغ کردند که شما بسمت معاون رکن دوم انتخاب شده اید و من رفتم رکن ۲ در همان وقت هم پاکروان در پاکستان بود و واپسی نظمی بود که اورا هم احضار کرده بودند او هم آمد بعنوان رئیس رکن ۲ .

سؤال : رکن دوم ستاد ارتضی ؟

آقای علوی کیا : آنوقت دیگر رکن دوم ستاد ارتضی بود و هنوز ستاد مشترک درست نشده بود ، البته آنوقت هم که من تبریز بودم یکمقدار مبادله اطلاعات

با کیا میکردیم . مرتب اطلاعاتی که من آنجا میگرفتم برای او میفرستادم ، رکن دوم بودم تا سال ۳۵ ، در سال ۳۵ یک دعوت داشتم به انگلستان برای بازدید دستگاههای اطلاعاتی و بعد از آنجا به امریکا برای بازدید دستگاه اطلاعاتی و بعد در امریکا بوابسته نظامی تلگراف کرده بودند که به علوی کیا بگوئید که هرچه زودتر خودش را به تهران معرفی بکنند که من آمدم به تهران و معلوم شد که سازمان امنیت میخواهد تشکیل بشود ، در آنوقت تیمور بختیار فرمانده لشگر گارد و فرماندار نظامی بود که فرمانداری نظامی هم در حضیره القدس بود ، آمدم و گفتند باید بروم پهلوی بختیار و من هم رفتم پهلوی بختیار و بختیار گفت که امر شده است و شما و پاکروان بعنوان دو معاون برای ساواک انتخاب شده اید و اعلیحضرت خودشان انتخاب کرده اند و باید بسایید به نشینیم و یک جلساتی داشته باشیم ، در آن موقع پاکروان در دفعه دوم باز در پاکستان بود پاکروان را هم خواسته بودند یعنی هردو نفر مسأرا خواسته بودند ، او هم بعداً آمد و رئیس رکن دوم بود و من هم در رکن دوم بودم . در دفعه آخری یعنی دفعه دوم بود که یک جریانی پیش آمد بین من و رئیس ستاد ارتش که باتمانقلیچ بود . حالا یادم آمد آن سازمانی که مال کیا بود اسمش کوک بود ، سازمان کوک که تا این اواخر هم بود ، آنهم این بود که بعد از ۲۸ مرداد که من برگشتیم و معاون رکن دوم بودم ، کیسا این موضوع کوک را یک کمی توسعه داده بود و یک چیزی به فورم فراماسونی درست کرده بود ، درخانه اش که آنوقت در خیابان ابتهاج بود پشت دانشگاه آنجا یک اطاقی درست کرده بود و تاریکش کرده بود و اشخاص می آمدند آنچه و یک شمشیر بود و یک قرآن بود و یک تمثال اعلیحضرت بود و اینها باید بیایند و بقرآن قسم بخورند و یک متنی بود که آنرا بخوانند من بعد از ۲۸ مرداد که آمدم یکروز که مرا خواسته بود آمدم پیش کیا و کیا هنوز کاره نبود ولی قرار بود که ستاد مشترک درست بشود و کیا هم بعنوان رئیس اداره دوم ادوباره هم البتہ بعد از ۲۸ مرداد برگشته بود به ارتش مطابق ماده ۱۰۵، وقتیکه رفتم گفت امروز هیئت موسس بنابر اجازه اعلیحضرت برای سازمان کوک انتخاب کرده ایم ، آینهم من هستم و نصیری هست ، سپهبد نصیری که آنوقت سرتیپ بود ، سرهنگ منصوری سور هست و تو اینها هم بعنوان هیئت مؤسس سازمان کوک انتخاب شدند آمدیم و من هم قسم را خوردم ، خلاصه یکروز مسرا دعوت کرد و آنوقت برای افراد بالا شی که میخواستند برای عضویت بپذیرند و قبل از آنها صحبت کرده بودند ، میباشم میآمدیم و آنجا حاضر میشدیم و این قسم را آنها میخوردند و آنرا امضاء میکردند و آن شخص میشد عضو ، یکروز

مرا خواسته بود و من رفتم بآنجا و گفت که امروز سپهبد با تمانقلیج می‌اید برای قسم خوردن ما که رفتیم آنجا دیدیم نصیری هست و منصور پورهست و من هم هستم ولی کیا نیست، گفتم ایشان کجا است گفتند در آن اطاق است بعداز یک مدتی کیا و با تمانقلیج وارد شدند، با تمانقلیج تاوارد شد نگاه کرد بمن و گفت بنده بهیچوجه عضو چنین سازمانی نمی‌شوم که یک جاسوس اینجا عضو موسس آنست، همه مات و مبهوت ماندند و نصیری و دیگری و گفتند منظور شما چه هست، گفت بله ایشان خودش خیلی خوب میداند که معنای این حرف که من می‌زنم چیست، حالا این حرف مبنایش برچه بود، بعداز ۲۸ مرداد وقتیکه پاکروان رئیس رکن دوم بود یک مشت همکاری اطلاعاتی بین سرویس رکن دوم که تنها سرویس اطلاعاتی بود و امریکائیها برقرار شده بود، یکتفر بود که مسئول اینکار بود بنام کلتل رید، ظاهرا "اینهم کسی بود که در قضاای ۲۵ و ۲۸ مرداد بی دخالت بوده . پاکروان یکروز آمد و گفت که اعلیحضرت فرموده اند که تو با یک کسی بنام کلتل رید باید تماس بگیری و یک مبادله اطلاعات از نقطه نظر کمونیستها داشته باشید، اما گفته اند که غیراز من و توهیچکس اطلاع نداشته باشد حتی رئیس ستاد ارتش در این جریان نیست.

سؤال : این کلتل رید مال چه دستگاه امریکا بود

آقای علوی کیا : کلتل رید "حتما" مال سی آی ۱ بوده هیچ تردید نیست، بعد خوب من با کلتل رید تماس گرفتم و یک مبادله اطلاعاتی می‌شد یکروز که من در اطاق در رکن دوم نشسته بودم پاکروان مرا خواست و من این مطالب شب قبل را که بارید بودم و مطالب را یادداشت می‌کردم و داشتم مطالعه می‌کردم من اینرا روی میز گذاشت و رفتم نزد پاکروان، وقتیکه برگشتم واينها رانگاه کسردم دیدم که یک تکه از اينها نیست، گماشته را صد اکردم و گفتم کسی آمده در اطاق، او گفت نه خیر فقط جناب سرهنگ مبصر آمد یک نگاه کرد و خواست به بیند شما هستید و دید نستید رفت، خوب این گذشت و تمام شد و معلوم شد و بعد هم اینرا فهمیدیم که مبصر می‌اید واينها رانگاه می‌کند وقتی که می بیند یک تکه از آنرا بر میدارد و می‌برد . در آن موقع اخوی معاون ستاد ارتش بود و راه را م و او دو نفر معاون بودند و اخوی و مبصر جزء دسته بانمانقلیج بودند که آمده بودند اصلا" به ستاد، او اينها را می‌برد و به با تمانقلیج میدهد و با تمانقلیج هم این را علم شنگه می‌کند و می‌رود پیش اعلیحضرت و اعلیحضرت هم خیال سی دقيق نمی‌گویند که من گفتم ، و می‌گویند که تحقیق کنید ، اينها هم می‌ایند و

میروند سراغ پاکروان و گرفتاری زیادی سراین پیدا شد که پاکروان یکروز آمد و گفت که من نمیدانم که چطور شده که این مطلب گفته شده ، من گفتم یک چنین چیزی بوده ولی من نمیدانم که این آیا درست است که مبصر در اطاق من آمده بود ، گفت بهرحال یک چنین ترتیبی شده و باتمانقلیج فوق العاده عصبانی است ، اخوی مرا خواست و گفت آقا ما میخواهیم شمارا بفرستیم به عنوان فرماندار نظامی راه آهن و شما یک تقاضائی بکنید ، من گفتم چه تقاضائی بکنم شما ستاد ارتش هستید و دستور میدهید بنده هم هرجا که باشد میروم ، نه آنجا بلکه بلوچستان هم میروم ، گفت نه مایلیم که خودتان تقاضا کنید گفتم بنده چنین تقاضائی نمیکنم چون این برخلاف اصول است ، اینها هرچه کنکاش کردند ، من هم سرحرف ماندم که یکروز این و راه را خدا پدرش را بیا مرزد مرا خواست و من رفتم و گفت این موضوع چه هست گفتم نمیدانم ولی یک چنین چیزی گفتند . گفت بله علیه شما یک چیزهایی درست کرده اند ولی توهمنجا سو جایت بمان و نتویس ، اینرا هم و راه را از رکن ۲ تعویض و فرستاده این کاری که پیش آمده بود این شد که پاکروان از رکن ۲ میگیرد و این را در هندوستان بعنوان وابسته نظامی و جای او مجیدی آمد که بعداً سپهبد مجیدی شد و آنوقت سرلشگر بود، مجیدی آمد و من با گفتم که جریان یک چنین چیزی است و حالا باشما قطعاً " مطرح میکنند ، اطلاع داشته باشید ، گفت آنچه من میدانم اینست که اگر تو نباشی اینجا کسی نیست که اینجا را بچرخاند و تو هستی که مسلط هستی و میدانی و اینها واپس ایستادگی کرد و من ماندم در رکن ۲ ، این جلسه که آنجا برای کوک تشکیل شده بود و او گفت که من بهیچوجه با جاسوس نمیایم پشت یک میز به نشینم و با یک جاسوس نمیایم همکاری بکنم سراین قضیه بود . والبته بعد ها باتمانقلیج فهمید که اینها همه اش بیم سورد و مزخرف بوده است و کاراشتباہی کرده ولی دیگر گذشته بود .

سؤال : باتمانقلیج چطور از آن ما موریت اطلاع نداشت .

آقا اعلوی کیا : این یک چیزی بود که اعلیحضرت میداند که نمیخواست حتی رئیس ستادش در آن موقع بداند و میخواست هیچکس این ارتباط را نداند .

سؤال : در آن موقع رکن ۲ مستقیماً " با اعلیحضرت کار میکرد .

آقا اعلوی کیا : رکن دوم همیشه ، هم رئیس ستاد میسرفت و شرفیاب میشد و هم

رئیس رکن دوم ، در هفته دو دفعه رئیس رکن ۲ میرفت و شرفیا ب میشد ، اگر رئیس رکن ۲ هم نبود من که معاونش بودم ، من میرفتم و شرفیا ب میشدم و به این ترتیب بود .

سؤال : اصلاً "کار رکن ۲ چه بود ، اگر اینرا هم دقیقاً" بفرمائید .

آقای علوی کیا : کار رکن دوم در آن موقع ، شعب مختلف داشت ، شعبی داشت که کارهای مربوط به داخل ارتش را رسیدگی میکرد ، اطلاعات میگرفت و شعبی داشت که درمورد غیرنظا می ها اطلاعات میگرفت ، ضدجا سوسی بود ، ضد اطلاعات بود ، کسب اطلاعات بود که مربوط به نظامی و غیرنظا می وشعب مختلف اینکار را میکردند مثلاً "شعبه عمال ارتش بود و کارهای افسران و گروهبانان و اینها را میکردند که بعداً" هم وقتی که سازمان نظامی کشف شدو گیرافتاد معلوم شد روی آن پرونده هائی که داشتند درحدود بین ۵۰ یا ۶۰ درصد پرونده هائی که داشتند درست بوده منتهی هیچ مدرکی نبود که کسانی جزو سازمان نظامی بودند او اصلًا سازمان نظامی وجود دارد یانه ، مثلاً "شعبه ۹ بود که برای غیرنظا می ها بود و بیشتر هم مسئله کمونیسم بود مسئله دیگری آنوقت نبود ، البته سازمانهای مختلف سیاسی هم آنجا پرونده داشتند ، آنوقت قسمت ضد جاسوسی بود که آنهم همان کارهای اطلاعات را از دستگاههای مختلف سفارتخانه های مختلف میگرفت ، دستگاه اطلاعات خارجی داشت که بوسیله وابسته های نظامی اطلاعات خارجی داده میشد ، دستگاههای بررسی بود و شعبی بود که بررسی میکردند و شعب دیگری بود مثلاً "جواز تفنگ و اسلحه میدادند ، تقریباً یک چیزی مثل دستگاههای اطلاعاتی بود فرق نمیکند بعداً" هم که ساواک شد یک چنین چیزهایی بود با یک گسترش بیشتری و الا همان بود تقریباً "در عین حال شهربانی هم همین کسار را میکرد آنها هم اداره آگاهی که داشتند همین اطلاعات را داشتند منتهی خوب آنها بیشتر با غیرنظا می سروکار داشتند و با کادر خودنامان ولی خوب اطلاعاتی هم از ارتش میدادند و مستقیماً هم میبردند و بعرض اعلیحضرت میرسانند ، اینها هر کدامشان زاندارمی هم رکن دوم داشت باز آنهم اطلاعات میگرفت ، یک قسمت مربوط به افسران خودش بود و یک قسمت هم از غیرنظا میها که در تمام دهات و شهرها متفرق بودند اطلاعات میگرفتند آنها هم باز مستقیماً "بعرض میرسانند منتهی دیگر رئیس رکن ۲ زاندارمی نمیرفت شرفیا ب بشود و فقط رئیس زاندارمی شرفیا ب میشد ، دستگاههایی که در آن موقع اطلاعات میدادند رکن ۲ ستاد ارتش بود ، شهربانی بود و زاندارمی اینها اطلاع میدادند و گذشته

از اینها اعیان‌حضرت‌هم یک عواملی خودش داشت مثلاً "فرض بفرمائید همان سازمان کوک‌هم یک مشت اطلاعات کسب میکردند و میداد یا مثلاً" یک گروه دیگر بودند که من هم جزء آنها بودم میگفتند گروه برادران که میگفتند امام جمعه در راس آن بود و خیلی افراد عالی‌ترتبه هم در آن بودند مثل دکتر اقبال که عضو همان سازمان ما بود ، در آنجا هم باز قسم خورده بودیم ، آنها هم اگر اطلاعاتی بود میدادند ، امام بیشتر گزارش‌هایی که میداد و اطلاعاتی که میداد اطلاعات مربوط به روحانیت بود و بازار . مثلاً" رکن دوم شعبه عشاير تماش داشت که بطورکلی با عشاير تماش داشت ، شعبه داشت که با روحانیت تماش داشت که اینها بعداً "در ساواک بهمین ترتیب اطلاع کسب میکردند .

سؤال : پس در واقع اطلاعات و پی‌گیری مسائل مربوط به کمونیستها در آن موقع فقط در رکن دوم متصرکز بود .

آقای علوی کیا : بله یعنی آنجایی بودکه از همه بیشتر داشت واقعاً "والا شهریاری هم داشت ، یکوقت یک چیزی گیرافتاد که این خیلی جالب بود و آن اینست که ما پیدا کردیم در رکن ۲ یعنی همان شعبه تجسس و قبل از ۲۸ مرداد و محل برای ما روشن شده بود که اطلاعات زیادی آنجا هست و فعالیت‌های زیادی هست یکی سازمان جوانان بود که در خیابان شاه آباد بود یا نادری و یکی هم که بعد در آن محله‌های نزدیک دروازه قزوین و اکبر آباد بود که یک خانه بودکه مشکوک بود که هردوی اینها را ما یکدفعه وارد شدیم و محاصره کردیم و داخل خانه شدیم یکی مال سازمان جوانان بود یک‌قدر مدارک گیر ۲۰ مدارک خیلی بسیار بخور بود ، منزل اکبر آبادی خیلی جالب بود برای اینکه آنجا یک خانه بود که مرکز سران سازمان نظامی بود مثل محقق، دوانی و سیامک و اینها که اصلاً آنجا میخواهیدند یعنی میرفتند و می‌دانند و میخواهیدند و در آنجا یک‌قدر زیادی مدارک بود . در آن موقع یک سرهنگ نادری ما داشتیم که معاون من بود در آن شعبه تجسس ، اینها مربوط به قبل از مصدق است ، شعبه تجسس ، اینرا من مأمور کردم با یک‌عدد و رفته بود و آن خانه را در اکبر آباد محاصره کردند و رفته بود گرفتند و از آنجا بمن تلفن کرد که نماینده دادستان آمده و میگوید که شهریاری دنبال این خانه بوده که بیایند ، چون میگفتند که اسلحه غیرمجاز هست و بنابراین شما کار باینجا نداشته باشید و باینرا در اختیار شهریاری بگذارید ، من گفتم چه کسی گفت ، گفت فضل الهی ، فضل الهی بعداً ، جزء سازمان نظامی شد ، گفتم فضل الهی چرا اینکار را میکند ، گفت مانمیدانیم و هر کاری که

میکنیم و خودتان ببایدید که من بلافاصله رفتم در آن موقع سرلشگر مزین رئیس شهربانی بود ، من رفتم آنجا و دیدم که فضل الهی آنچاست ولی احساس کردم که نگران است و رنگ و رویش هم پریده من گفتم که تو ارتقی هستی و به شهربانی چه مربوط است ، گفت آخر یک چنین چیزی است ، گفتم نه آقا اینکار رانکنید ، اونتواتست دیگر کاری بکند ، ما تمام مدارکی که آنجا بود آوردیم و در این مدارک چیزهایی که مادیدیم این بود که نوشته شده بود که دو سازمان وجود دارد با اسم سازمان دانشجویان و سازمان دانش آموزان ، مقدار زیادی کتاب بود ، مقدار زیادی نشریات بود که یک مقدار مربوط به دو سازمان بود اطلاعات خیلی خوبی بود ولی همه خیلی روش نوشته نشده بود و بحالت رمزی بود که میباشد کشف بکنند .

سؤال : یعنی شما تا آن موقع از وجود این دو سازمان خبر نداشتید .

آقا علوی کیا : بعنوان سازمان دانشجویان و سازمان دانش آموزان ما چیزی نمیدانستیم ولی میدانستیم که در ارتش حتما "یک سازمانی هست و اینرا ما تنها هم نمیدانستیم ، و دستگاههای اطلاعاتی خارجی هم میدانست که چنین چیزی هست و ما هم تماما" دنبال این بودیم که اطلاعات از این سازمان بگیریم مثلًا "همانطور که گفتم و بعد فهمیدیم که هفتاد درصد اطلاعاتی که شعبه ۶ رکن دوم ما داشت در مورد نظامی ها و افسرها وقتیکه سازمان نظامی کشف شد و بیدیم درست بوده ، روی همین مبنی بود یعنی دنبال رفتن واپسیها ، مثلًا "خیلی اتفاق میافتد که بعضی از افسرها من یادم هست که مثلًا" سرهنگ پهلوان بود که او با یکنفر که تماس گرفته بود با مشکوک بود این جزء پرونده بود که اینم سورد مشکوک است و یا امثال آن که این بعنوان نمونه بود ، از اینها خیلی بسیار و اینها برایشان پرونده شده بود دانه به دانه ، این اطلاعات را تا این اندازه میدانستند اما اینکه بگویند که چنین سازمانی هست این را نمیدانستیم ، آنجا بعده "فهمیدیم که سازمان دانشجویان یعنی سازمان نظامی افسران و سازمان دانش آموزان یعنی سازمان نظامی گروهبانها ، بالاخره شهربانی اینجا آمد و دست انداخت و تمام این مدارک را برداشت بشهربانی و نگذاشتند که مسا ببریم ، مزین بود وزوردار هم بود و برد ، منتظر گفتند که از رکن دوم ببایند برای مطالعه و مدتها مطالعه میکردند و یک مقدار اطلاعات زیادی هم آنجا از این مدارک گرفته شد بعدها ما فهمیدیم که این سازمانها سازمان نظامی بوده و درنتیجه همین کشف بود که حزب توده سازمان گروهبانی خودش

را بهم زد واصل" سازمان دانشآموزان بهم خورد و اینها یعنی گروهبانها را فرستاد در داخل حوزه ها که با لباس غیرنظامی میرفتند و در حوزه ها شرکت میکردند و بهمین جهت هم هیچ وقت سازمان گروهبانی مثل سازمان نظامی و افسران گیرنیفتاد و معلوم نشد که واقعاً "چه کسانی هستند، البته گروه گروه گیرافتادند ولی اینکه در بست سازمان گیر بیفتند، گیرنیفتاد، اینها مربوط به قبل است، آنوقت یک چیز دیگر باز هم پیش آمد که آنهم باز جالب بود، اینرا هم که میگوییم مال قبل از مصدق است، یک ماموری ما داشتیم که یک دانشجوی و اسمش غفاری بود، دانشجوی دانشکده حقوق بود، یک روز پاکروان مرا خواست و این دانشجو پسر سرهنگ غفاری بود، او بمن گفت که آقای غفاری را بشما معرفی میکنم که عضو حزب توده است و چون پدرش نظامی است آمده و میخواهد با ما همکاری بکند، و گفت که فقط خود شما بدانید و با هیچ کس تماس نگیرد، یک موقعی اطلاعات خیلی خوبی هم ظاهراً میداد تا یکدفعه یک اطلاعاتی که از شهریاری برای ما فرستاده بودند من دیدم که عین آن اطلاعاتی است که غفاری چند روز قبل داده بود آوردم و اینها را مقایسه کردم و دیدم بله همان اطلاعات است، غفاری را که دیدم گفتم آقا توهم برای ما کار میکنی وهم برای شهریاری، یک کمی خودش را باخت و گفت که بله راستش اینست و مادرت میخواهم و پدرم چون با رئیس آگاهی دوست هست، مرا معرفی کرده بود با و لی قول میدهم که چیزهایی که بشما میدهم بآنها نمی‌دهم، این گذشت و بالاخره من رفتم با ذربایجان و اورا من معرفی کردم به کسانی که جای من آمده بودند، تا ۲۸ مرداد شدومن برگشتم و شدم معاون رکن ۲ بعداً "هم من غفاری را میدیدم و او گفت که من محل چاپ روزنامه مردم را تقریباً میدانم کجاست. یک روز مرا آورد و برد و آن منطقه داودیه بود و حدود رانشان داد و مطلب گذشت، در رکن دوم یک افسری بود بنام فولاد دز، این فولاد دز بعداً جزء سازمان نظامی اسمش درآمد که فرار کرد و الان هم در چکسلواکی است، این در همان داغره تجسس بود، در آن موقع من معاون بودم و مبصر رئیس داغره تجسس بود، (پایان نوار یک آ)

شروع نوار ۱ ب

سؤال : خوب آن مطلبی را که داشتید تعریف میکردید بفرمایید.

آقا علوی کیا : بله موضوع فولاد دز بود که او این اطلاعاتی را که غفاری داده بود آنجا در تجسس می بیند و به حزب گزارش میدهد و باعث این میشود که غفاری بیچاره را بکشند، غفاری گم شد و بعدها معلوم شد که به روزبه

گزارش داده اند و روزبه در آن موقع رئیس اطلاعات سازمان نظامی حزب توده بود، واينرا برده بودند و بعدهم ماکشف كردیم که کجا اورا برده اند و كشته اند و دفن ش کردنده و همان احسان لنگرانی واينها كشتنده ، آن دارو دسته بودند که بعدها خود احسان را هم كشتنده برای اينکه میدانست که قضايای محمد مسعود چه بوده و میدانست که امثال غفاری و چندنفری که حزب كشته بوداينرا کاملا" میدانست باين جهت اورا كشتنده ، حالا خلاصه غفاری گم شد ، بعدها که سازمان نظامی كشف شد و بعدها که روزبه گيرافتاد و مقداری از مدارک دستگاه اطلاعاتی آنها كشف شد آنجا معلوم شد که اين بيچاره را كشته اند.

سؤال : حالمن دونه تا سوال دارم که با اجازه شما يك مقداری به عقب برميگردم يكى اينکه تيمسار کيا که زياد از او صحبت شد به چه علت اينكارها را ميکرد و بنظر شما نظر اصلیش چه بود و محرك اصلی چه بودواين گروه کوک را میخواست از آن چه استفاده بکند آيا اعليحضرت از وجود اين گروه باين ترتیب اطلاع داشت و تائید ميکردنده و هدفهای اين گروه چه بود و به کجا میخواست برسد ؟

آقای علوی کیا : کیا راهمه میدانند که يك آدم جاه طلبی بود ، دلشان میخواست که همیشه مقامات بالا را بگیرد ، بعنوان نمونه يك چيزی را بگوییم که این خوب نشان میدهد که کیا چه فکری داشت ، همانوقت هاکه او هنوز بعنوان رئیس اداره دوم انتخاب نشده بود ، يکروز که مرادیدگفت : تو که شرفیاب میشوی ، راجع بمن بيشتر صحبت بکن که این يك آدم خيلي صمیمی هست نسبت به اعليحضرت و کاملا" مورد اعتماد هست همیشه ، البته من حقیقتش را بگوییم چيزی به اعليحضرت نگفتم برای اينکه معتقد نبودم ، حالا گذشته و رفته ولی من هيچ وقت به اعليحضرت دروغ نگفتم و هيچ علاقه نداشتمن که از يكثfer طرفداری بکنم که معتقد نیستم اينست که هيچ چيز نگفتم ولی این نمونه است از آنچه که طرز فکر او چه بود و چه میخواست ، سازمان کوک را هم بهمین جهت پدید آورده بود و آنهم يك زمانی بودکه اعليحضرت احتیاج داشت به يك گروههای که تقویتش بکنند تا در يك روزی اگر کمونیستها در يك جا فی تسلط پیدا کنند ، در مقابل آنها يك عده باشد ، اينها راه که کیا آنجا تجهیز کرده بود همه ضد کمونیست بودند عده زیادی بودند و از جوانها هم داشتند ، يک عدد از افراد مقامات بالاهم بودند خيلي ها بودند ، از مقامات بالا استفاده ميکرد برای اينکه اعمال خود ميکرد که هرجا فی کاري بکنند . و اينها خوب نشان میدهد که طرز تفکر

چه بود و هدفش چه بود ، برای اینکه آن مقامهایی که درجاهاي خيلي حساس وکليدي قرار گرفته بودند اينها اغلب شان عضو کوک بودند ، يعني آنجا از اين نقطه نظر هم کاملاً استفاده ميکرد . بنا بر اين روش است که بوجسد آوردن سازمان کوک با يك هدف مشخص و معين بود وبخاطر خودش بيشر بود ،

سؤال : شما فکر ميکنيد که احياناً "تيمسار کيا حمايت خارجي هارا همداشت دراين زمينه يا شخصاً" اينكار را ميکرد .

آقای علوی کیا : البته ارتباط داشت ، او خيلي ارتباط داشت مثلاً" يكوقت ازمن پرسید که شما در رکن دوم پرونده ها و اطلاعاتی که راجع به ماسونهای داريد اينها را بمن بدھيد من گفتم در رکن دوم اطلاعات زيادي در اين خصوص نیست ، بعضاً هم من اطلاع پيدا کردم که خودش عضو فراماسون شده بود در همان زمان همان اوائل که هنوز رئيس اداره دوم نشده بود ، رفت و عضو فراماسون شد ، البته اعليحضرت از سازمان کوک اطلاع داشت ، واضح است که اين گروههای که تشکيل ميشد اينترا خود اعليحضرت ميخواست همانطور که امام جمعه هم آن سازمان را درست کرده بود ، امام هم با بازاريها ارتباط داشت و با اين جنوب شهرها ارتباط داشت ، البته امام آن هدف کيارانداشت و احتياجي هم نداشت که هدف کیا را داشته باشد که استفاده بکند از مقام اشخاص ولی خوب گروههای را درست کرد .

سؤال : تيمسار کيا خودش آدم پولداری بود آيا از سرمایه شخصی خودش هم دراين راه ميگذاشت یانه .

آقای علوی کیا : فکر نميکنم ، از دارائي شخصی خودش ، فکر نميکنم ، و فکر نميکنم که کمکهای ميگرفت و آنجا هم گفتم که با خارجيها ارتباط داشت والبته داشت همان وقت .

سؤال : مطلبی هم که نصفه مانده اينست که شما تعريف آن جلسه را ميکردید که باتمانقلیچ آمد و گفت که من اگر يك جاسوس اينجا هست من نميایم ، آنوقت بعد داستان چه شد .

آقای علوی کیا : داستان باينجا منجر شد که آن هيئت موسس بهم خورد و دیگر

بنده عضو هیئت موسس نبودم ، یعنی هیچ وقت دیگر مرا دعوت نکردند و من هم دیگر نرفتم و منهم ظاهرا " عضو کوک بودم ولی هیچ وقت دیگر کیا از من چیزی نخواست با بت سازمان کوک و دیگر موضوع از جهت من خاتمه یافت . آنروز هم واقعاً خیلی نصیری و منصور پور تعجب کردند ولی من که حرفی نمیتوانستم بآنها بزنم و بگویم که قضیه یک چنین چیزی بوده است ، این بود که جریان بکلی تمام شد .

سؤال : بنابراین دیگر شما بعداً با کوک همکاری خاصی نداشتید .

آقای علوی کیا : نه دیگر هیچ و تقریباً ارتباط قطع شده بود .

سؤال : راجع به مبارزه با حزب توده و اطلاع گیری که داشتید صحبت میکردید اگر بطور کلی تشریح بفرمایید که در آن موقع هدف اطلاع گیری چطور بیشتر در اطراف حزب توده متمرکز شده بود و وسائل کاری که بکار میرفت چه بود یعنی آن تشکیلاتی که در آن موقع اطلاعات گیری میکرد و مواطن حزب توده بود ، چه وسائل وامکانات و افرادی در اختیار داشت و روش مبارزه آن چگونه بود ، این از این لحاظ است که بدانیم کارتاقه حد در آن موقع نقص داشت یا چه موفقیت هایی داشت و یا چطور سازمان امنیت برآساس آن پایه ها ساخته شد .

آقای علوی کیا : رکن دوم وسائل زیادی در آن موقع در اختیار نداشت ، خیلی بودجه اش کم بود ، اطلاعات که گرفته میشد بیشتر روابط بود تا استفاده از وسائل وما دیات و پول . تعداد خیلی کمی مأمور بود ولی بیشتر اطلاعاتی که گرفته میشد اطلاعات را بظهور بود یعنی فرض بفرمایید کسانی که من با آنها خیلی مربوط بودم ، آشنا شده بودم ، مثلاً فرض بکنیم که بعد از ۲۸ مرداد یکی از جاهایی که خیلی با ن توجه بود وزارت فرهنگ بود یعنی وزارت آموزش و پرورش بعدی چون معلمین بودند که زیاد در این گروههای چپی بودند حالا یا جزو حزب توده بودند یا در هر حال جنبه های چپی داشتند چون فرهنگی بودند من سعی کردم که فرهنگیها را خودم به بینم و واقعاً " شاید هزار تفر معلم را من دیدم خیلی بودند ، در بین اینها ما بحث هایی که میکردیم کسانی پیدا میشدند که موافق میکردند که مارا در جریان بگذارند و اطلاعات بدهنند ، از فعالیت های گروههای چپی مثلاً من یادم هست که چهار پنج نفر بودند که اینها هفتھه یکدفعه من با آنها یک جلسه تشکیل میدادم در خانه جلسه تشکیل میدادیم ، اسم های

آنها کاملاً" یادم نیست، یکی آقای صفا بود، آقای ریاحی بود، آقای فریدون اردلان بود که می‌شناسم، کار اینها خیلی جالب است. با اینها مشورت می‌کردم و نسبت با فراد دانه‌بدانه آنطور که باید من تماس می‌گرفتم و درنتیجه این تماسها یک مقدار راهنمایی می‌کردیم و هدایت‌های می‌کردیم و می‌گفتمن که آقا ول کنید. یک چیزی که آنوقت ما برای خودمان بعنوان راه حل قبول کرده بودیم این بود که اینها بیایند و یک چیزی بنویسند و بگویند که مانیستیم، یعنی گفتم آقا یک چنین چیزی بنویسید که موضوع خاتمه پیداکند و چیز مهمی هم نیست و در پرونده می‌ماند و هیچکس هم اطلاع پیدا نمی‌کند. براین مبنی یک عده زیادی اینکار را کردند. در این جلسه که ما با اینها داشتیم، بیشتر روی افراد بحث می‌کردیم، که وضع آنها چطور است بعد از اینکه خسرو روزبه گیرافتاد.

سؤال: معذرت میخواهم یعنی افرادی که فرمودید افرادی بودند که با شما همکاری می‌کردند.

آقای علوی کیا: همکاری با این شکل که مثل یک عده مشورتی بودکه جمع بشوند و روی مسائل فرهنگ و مسائل معلمین در آن موقع واينهایی که راه گمراه می‌روند در آن موقع منظور هدایت و برگرداندن آنها بود براین مبنی با اینها صحبت می‌کردیم.

سؤال: اینها خودشان گرایش چپی نداشتند.

آقای علوی کیا: اینها بودند، اینها چپی‌های بودند که بهمین شکل آمده بودند و با من دوست‌شده بودند و به هم اعتقاد پیداکرده بودیم، این جلسات بود تا وقتیکه خسرو روز به گیرافتاد، خسرو روزبه که گیرافتاد با مدارکی که بود ما اطلاع پیدا کردیم که آقای فریدون اردلان چهار روز قبل از اینکه خسرو روزبه گیر بیفتند با خسرو تماس داشته و این خیلی برای من یک چیز ناگواری بود، اینجا جلسه که داشتیم با حضور همه اینها، گفتم آقای دکتر اردلان شما می‌آمدید اینجا و پیش ما می‌نشستید و جاسوسی می‌کردید و می‌رفتید، ما اینجا که قصد بدی نداشتیم و ما اینجا جز کمک به معلم هیچ کاری نکردیم و از شماها میخواستیم که در این راه بما کمک کنید چون من که نمی‌شناختم، او گفت بندۀ؟ گفتم بله شما سه روز پیش در فلانجا مگر با خسرو روزبه ملاقات نکردید، البته

رنگ رویش پرید ، گفتم یک چیز بشما بگویم و آن اینست که شما دیگر در این جلسه تشریف نمی‌آورید تا وقتی هم که من در راس اینکار هستم هیچ جا شما شغل نمی‌توانید بگیرید و همینکار را هم کردم تا وقتی که من در ساواک بودم و هنوز نرفته بودم به آلمان من فریدون اردلان رانگذاشت ، حالا بعدها چه شده که این آقا می‌رود یونسکو اینها یک چیزهایی است که من نمیدانم وقتی که در اینجا مرا می‌بینند سرش را می‌اندازد پائین و رد می‌شود می‌رود .

سؤال : در یونسکو هم که کاری داشت ، کار دولتی با آن مفهوم نبود ؟

آقای علوی کیا : هرچه بود به صورت یک جائی بود که یک نفر مثل فریدون اردلان نمی‌باشد آنجا رفته باشد . در این هیچ شکی نیست .

سؤال : آنوقت در واقع شما . راجع به آن کارهایی که در زمینه فرهنگیها داشتید می‌کردید صحبت می‌کردید ، بنابراین این جلسات دیگر بهم خورد .

آقای علوی کیا : نه خیر ما این جلسات را داشتیم برای اینکه آنها آدمهای سالمی بودند و ما مثل یکنفر دوست با همیگر بودیم و تا وقتی که من در ساواک بودم من با آنها تماس می‌گرفتم و واقعاً "هم از آنها مشورت می‌گرفتم و آدمهای خوبی هم بودند ، اینها در عین حال که چیزی بودند عضو جامعه معلمان هم بودند ، آدمهای تحصیلکرده و آدمهای خوبی بودند ، معلمین خیلی خوبی بودند ، اغلب کتابهای درسی اتفاقاً" مال اینها بود و حالا من اسمهای آنها بخاطرم نیست ولی آدمهای خوبی بودند .

سؤال : پس در واقع امکانات رکن ۲ در آن موقع خیلی کم بود .

آقای علوی کیا : امکانات رکن ۲ همانطوری که گفتم بسیار کم بود و بودجه اش خیلی کم بود ماهی مثلاً" حد اکثر بودجه سری که داشتند صدهزار تومان بود برای تمام مخارج که هیچ بود ، وسائل فنی مثلاً" هیچ چیز نداشتند ، وسائل فنی که ماداشتیم چهار ، پنج اتومبیل قراضه بود یا مثلاً" اکوت (ecoute) تلفن اصلاً" نداشتیم و من یک کار شخصی کردم و آن اینست که یکی از آنها که رئیس یکی از سانترهای تلفن بود و در مرکز شماره ۴ یعنی در خط شماره ۴ دانشگاه بود ، آنجا ما با یک دستگاه کوچک داده بودیم که او هم وقتی کارش خلوت بود

میرفت روی آن خط های که ما میخواستیم . مثلاً "تلفن سفارت شوروی ووابسته نظامی شوروی ، فقط دو یا سه خط بود یعنی اینقدر وسائل کم بود که در تما م مدتی که من در رکن ۲ بودم وسائل ماهمین بود که بعد وقتی مادمیم ساواک بعدها ساواک این تشکیلات را درست کرد .

سؤال : در آن موقع که نمیتوانست ضبط بکند ، فقط میتوانست گوش بدهد ، یا اینکه ضبط هم میکرد ؟

آقای علوی کیا : نه خیر فقط می شنید و یادداشت میکرد ، می شنید تند تند و یادداشت میکرد و بمن میداد ، آنوقت بعدها یک خانه ماگرفتیم دریکی از کوچه های خیابان بهلوی آن خانه را گرفتیم و در آن خانه چهار ، پنج تا ضبط صوت گذاشته بودیم که اووصل میکرد ، و به محض اینکه اووصل میکرد ، اینها راه میافتد و ضبط میشد فقط شاید پنج تا تلفن را ما میتوانستیم ضبط کنیم ، آنهم فقط مال سفارت شوروی بود و دیگر هیچ چیز نبود .

سؤال : حالا راجع به حزب توده و چپی ها صحبت میکردیم آیا شما برای اینها پرونده تشکیل شده داشتید بمقدار زیاد ؟

آقای علوی کیا : بله ، البته همانوقت هم رکن ۲ پرونده برای تمام سران کارها داشت که بجای خود ، و برای مطالبی هم که ضمن اطلاعات پیش میآمد برای آنها هم پرونده تشکیل میشد چه نظامی و چه غیرنظامی . تعداد خیلی زیادی ما پرونده داشتیم در رکن ۲ که عیناً منتقل شد به ساواک .

سؤال : چون حزب توده بهر صورت از ۱۳۲۷ غیرقانونی بود و هر نوع فعالیت سیاسی در آن زمینه بالآخره غیرقانونی محسوب میشد و شهریانی و ارتضی خالست میکردند ، چطور این امر اجراء میشد یعنی با آن کمبود وسائل و کمبود افراد چطور افراد یک حزب باین بزرگی را با آن فعالیت میشد کنترل کرد . مثلاً اینها روزنامه های مخفی داشتند ، جلسات مخفی داشتند ، آیینه از روزنامه های آنها واقعاً نمیشد اطلاع پیدا کرد ، چطور اینها مثلاً ده ها هزار شماره روزنامه پخش میکردند بدون اینکه کسی بتواند آنها برسد ، در واقع وضع آنروز چطور بود یعنی موقعیت متقابل قوای دولت از یکطرف و حزب توده و فعالیت‌هاش را اگر تشریح بکنید یک مقداری اوضاع آن زمان روشی خواهد شد .

آقای علوفی کیا : همانطور که گفتم امکانات رکن دوم خیلی کم بود و اطلاعاتی که گرفته میشد بیشتر بر مبنای رابطه بود همانطور که گفتیم ، تصادفات بود که یک چیزهای را میرساند به یک جای اصلی ، خوب روزنامه را می‌بیند آن گیرمی‌افتدند درنتیجه آن اینها کشف میشد یا مثلًا "فرض کنید که در همان داد و دیگر انبار مهمات گیرافتاد که هزارها نارنجک آنجا بود تما م این خانه و انبارها پر از نارنجک بود ، این فقط بر حسب تصادف کشف شد یعنی یک تماس باعث شده بود که این تماس پی گیری بشود و رفته بود و بجایی رسیده بود که وقتی آنجا رفتندوکنترل کردند ، پیدا کردند که در فلان خانه هست که ایاب و ذهاب میشود و هیچکس هم نمیدانست که آنجا یک چنین چیزی خواهد بود وقتیکه رفتندوکنترل آنجا وارد شدند دیدند سرتا پا اینجا پراست از نارنجک که اینها را یک افسری بود که مهندس بود که او می‌ساخته که درنتیجه یکسی از اینها که می‌ساخته منفجر شده و خودش مجروح میشود و مغروب میشود و بعداً معلوم شد که او بود که اینها را می‌ساخته نظیر کوکتل مولوتوف و اینگونه چیزها . اینست که رکن ۲ آنوقت امکانات زیادی نداشت که بتواند کنترل بکند و برود و برسد ، مثلًا یکی از کارهای اساسی اطلاعاتی تعقیب و مراقبت است و تعقیب و مراقبت یکی از گرانترین عملیاتی است که ممکن است ، برای اینکه اتومبیل ریاد میخواهد و آدم زیاد میخواهد و اینها باید کارهای ۲۴ ساعته بکنند هم مراقبت بکنند و هم تعقیب بکنند خوب این خرج داشت و ما چنین چیزی را نداشتیم ، باهم وسائل کوچک مایتوانستیم اینکارها را بکنیم یا مثلًا در همان موقعی که من در رکن دوم بودم یک جریانی پیش آمد که یک گروهبانی بود مال نیروی هوایی که این آمد و بمن اطلاع داد که یک روسی هست که با من تماس میگیرد و از من اطلاعاتی میخواهد ، گفتم که هست وجه هست و اینها که رسیدم با اینجا که یکی از معاونین وابسته نظامی است . به آن گروهبان گفتیم که همکاریش را ادامه بسدد ، همکاری را ادامه میدادو ما هم اطلاعاتی را که او خیلی مایل بود ، آنطور که دلما ن میخواست درست میکردیم و میدادیم و آن گروهبان ما مور دوبله ما شده بسود و خیلی مهم بود که ما آنوقت یک چنین چیزی را داشتیم برای آنکه امکاناتی نداشتیم . آنوقت این گروهبان مدتها با آن روسی اینکار را میکرد و مرتباً اطلاعات میداد با و ، تا یکوقت اعلیحضرت گفت که اینها را بگیرید گفتیم بسیار خوب و اینرا بررسی کردیم که چطور عمل بکنیم ، یک جائی باید باشد که وقتی اینها مبادله اطلاعاتی میکنند راه فرار نداشته باشد . خلاصه جائی را که خیلی مناسب دانستیم خیابان جنوبی امجدیه بود که اسم خیابان یادم نیست .

جنوب امجدیه در وسطن فقط یک راه دارد اینطرفش و آنطرفش هست و یک راه دروسط ، بنابراین خیلی آسان بود که این راه را مابگیریم و این دو طرف را بموقع بگیریم وقتی که آنها آمدند آنها را بگیریم . اسم آن شخص کوزنتسون بود ، خوب با فرمانداری نظامی هم ماتصال گرفتیم و گفتیم که یک چنین عملیاتی را مامیخواهیم بگنیم . به اینها گفتیم جا وقت ملاقاتشان را آنجا بگذارند و اوهم همینطور کرد و یک سر شبی بودکه خودمن مسئول عملیات بودم من هم رفتم در محل و در یک جائی بودم و عملیات را اداره میکردم و این شخص آمد ووارد شد و ما اینطوری کرده بودیم که به محض اینکه این شخص وارد اینجا میشود ، این طرف که بسته میشد و آنطرف هم یک اتوبوس میآمد و جلو آن می ایستاد . ماهمین کار را کردیم و کوزنتسون موقعی که کاغذها را از این گرفت اورا گرفتند و برندش به فرمانداری البته بعنوان (پرسونا نسان گراتا) بعد از هفت ساعت، هشت ساعتی که در فرمانداری نظامی نگاهش داشتند تحویل سفارت دادند و سفارت هم فرستادش رفت . اینها یک چیزهای اتفاقی بود که بعنوان اینکه یک عملیات سیاسی تیک باشد نبود و از این قبیل خیلی بود ، برای حزب توده هم از این قبیل عملیات خیلی بود مثلًا " درچهار راه گمرک یک ساختمانی بود متعلق به کازرونی آنجا شنیده بودیم که فعالیت خیلی هست ، آنجا را یکدفعه محاصره کردند و رفتند و یک عدد راه گرفتند زن و مرد و یک مقدار زیادی هم مدارک بدست آوردند از این قبیل چیزها زیاد اتفاق میافتد .

سؤال : شما هیچ در آن مدت موارد روشنی پیدا کردید که حاکی از همکاری مستقیم حزب توده و ارتباط آن با سفارت شوروی باشد .

آقای علوفی کیا : بله در آن موقع چند موردی پیش آمد که تماسهایی که حزبی ها میگرفتند ، یکی دونفر با این ترتیب مشخص شد . یکی از کسانی هم که خیلی مشخص شد آن سرهنگ نیو بود ، سرهنگ نیو مسلم بود که با روسها ارتباط دارد ، با اوهم چندتا از افسران جوان همکاری میکردند که یکی از آنها دانشجو بود و یکی همان مقربی بود ، آن مقربی در آن موقع با اوهمکاری میکرد . اینست که درباره بعضی از افراد این اطلاع بود آنوقت که تلفن را با آن ترتیب کنترل میکردیم آنوقت هیچکدام از این سرویسها فکر نمیکردند که تلفن را هم ممکن است کنترل کنند ، ما که وسائلی نداشتیم روسها هم فکر زیادی نمیکردند اینست که خیلی رعایت احتیاط را صدرصد نمیکردند . من جمله مثلًا " در همانوقت یک دختر ری

ارمنی گیرافتاد که حالا اسمش یادم نیست دختر خوشگلی هم بود که او با یکی از عوامل اطلاعاتی شوروی ارتباط داشت و این درنتیجه همان تلفنی که آنجا کرده بود گیرافتاد که اورا ما گرفتیم و آوردیم و خیلی هم سعی کردیم که بتوانیم اینرا خیلی مخفی نگاه داریم یعنی یکی دوروز در یک خانه او را نگاه داشته بود یم که خود من هم اتفاقاً تمام اینکار را میکردم و آنجا نگاهش داشته بودیم که اینها تلفنی باهم تماس بگیرند ولی او دیگر جواب نداد و نتوانستیم و ما میخواستیم یک کاری بکنیم که اورا بکشانیم به این خانه که این دختر بود که آنجا بباید و بعدما بباییم و اورا بگیریم ولی نشد و او دیگر جواب نداد و دختر را هم دو سه روز ما نگاه داشته بودیم و ولش کردیم . از این قبیل کارها زیاد پیش‌آمدۀ بود در آن موقع .

سؤال : یک مسئله دیگر که جالب هست اینست که در آن موقع که حزب توده غیر قانونی بود و از یکطرف دولت شدیداً " مبارزه میکرد با حزب توده ، حزب توده علناً " و روشن یک مقدار زیادی مطبوعات داشت روزنامه " بسوی آینده " بود ، " پیک ملح " بود و یک نشریاتی داشت که فوق العاده تیراز بالائی داشت و در تهران بفروش میرفت و اینها را بطور واضح و روشن همه میدانستند که نشریات حزب توده است و بهمان عنوان هم مردم میخریدند ، در آن موقع هیچ اقدامی راجع به این نوع فعالیتها نمیشد ؟

آقای علوی کیا : روزنامه " بسوی آینده " تا کنی بود ؟ " بسوی آینده " تا قبل از ۲۸ مرداد بود ، بعداز آن نبود .

سؤال : بله قبل از آن بود .

آقای علوی کیا : نه دیگر آنها را خیلی توجه نداشتند و پی گیری نمیکردند ، آنوقت روزنامه های چهی بود ، اما دیگر مثل روزنامه " مردم " نبود ، روزنامه " مردم " البته مخفی چاپ میشد که بعداً " کشف شد و چاپخانه اش را که در همان داودیه بود که گرفتند .

سؤال : کی کشف شد .

آقای علوی کیا : روزنامه " مردم " در حدود سال ۳۶ و آن وقتها بود یعنی بعد از ۲۸ مرداد .

سؤال : یک مطلب دیگری هست که آیا شما در داخل حزب توده آنوقت سعی میکردید که رسوخ بکنید و ایادی و عواملی داشتید که عضو حزب توده باشند و مصدر کاری باشند در حزب توده و مرتب با شما همکاری نکنند.

آقای علوی کیا : از افراد خیلی بالانه ولی افراد پائین بله همیشه عواملی داشتیم و همانوقت هم قبل از زمان مصدق هم عواملی بود . منتهی عواملی که در رده های خیلی بالا باشد نبود ، مثلاً "عضو کمیته مرکزی باشدو یا عضو درجه ۲ در کمیته مرکزی نه البته در آن موقع یک کسانی بودند که بما در همان زمان کمک میکردند یکی دکتر بقائی بود و دوست دکتر بقائی مرحوم حسین خطیبی . حسین خطیبی یکرته ارتباطاتی با افراد بالای حزب داشت ، مثل عالی‌سوی و برادرها یش ، آدیش نیاها ، و اینها سه اسم فامیل داشتند ، وهمه برادرها سه نام دارند که اسم آنها حالا یاد نیست ، خطیبی با آنها ارتباط داشت و یک مشت اطلاعات از آنها بما میدادند که اطلاعات خیلی خوبی بود ، آن اطلاعاتی که خطیبی میداد بهترین اطلاعاتی بود که ما داشتیم . با خطیبی و با بقائی هم اعلیحضرت دستور داده بود که فقط من تماس داشتم و بعد این ارتباط ما یک ماجراشی شد برای قضیه افشار طوس و اینهم خودش یک مطلبی است که ممکن است یادداشت کنید و بعداًگر لازم شد راجع بآن صحبت کنیم .

سؤال : پس در آن موقع در واقع دولت در تشکیلات بالای حزب رسوخ نداشت .

آقای علوی کیا : اگر هم کسی داشته نمیدانم ولی مانند اشتم ، مثلاً "خود خطیبی" و اینها داشتند ، اینها که داشتند ممکن است بعضی اطلاعاتشان را مستقیماً خود بقائی به اعلیحضرت میداده .

سؤال : بقائی با آنها زیاد ارتباط داشت ؟

آقای علوی کیا : بقائی خودش نداشت ولی از طریق حسین خطیبی ارتباط داشت ولی حسین خطیبی وزهری و اینها با بقائی ارتباط داشتند .

سؤال : شما فکر میکنید که در حزب توده قبل از ۲۸ مرداد آیا قدرت‌های خارجی مثلاً "انگلیسی" ها آیا با حزب توده ارتباط داشتند ، یعنی در بین سران حزب توده نفوذ کرده بودند و چنین چیزی بنظر شما رسیده بود .

آقای علوی کیا : بعنوان مستند من نمیتوانم چیزی را بگویم که مثلًا "یک عاملی بودکه با انگلیسی ها همکاری داشت ولی باید قبول کرد که حتماً" عواملی در رده های بالا داشتند چون اطلاعاتی که آنها بعضی اوقات میدادند اطلاعاتی بود که معلوم بود که از یک منبع خیالی بالائی است که میتواند چنین اطلاعاتی بدهد.

سؤال : پس درآن موقع در واقع باز ، صحبت ما راجع به قبل از ۲۸ مرداد است ، رکن دوم ستاد ارتش با کشورهای خارجی ارتباط داشت ، با امریکا فرمودید ، با انگلستان هم داشت ؟

آقای علوی کیا : پیش از ۲۸ مرداد نه هیچ ارتباطی نداشتیم . پیش از ۲۸ مرداد البته مستشارهای نظامی بودند مثلًا "فرض بفرمایید در همان وقت ضد اطلاعات ارتش تشکیل شد که رئیس آن سرهنگ انوشیروانی ا زنیروی دریائی بودکه حال در امریکا است ، آنوقت البته مستشار امریکائی بود ، یا در رکن ۲ ما مستشار امریکائی داشتیم یکی سرگردی بود که اسم او لوم بود ولی ارتباط سرویس نبود که بطور سری مثلًا "باهم تماس بگیرند و اطلاعات مبادله بکنند ، نه اینها بعنوان مستشار بودند که میگفتند مثلًا" رکن ۲ چطور باید کار بکنند و دستگاههای مختلف ضد جاسوسی چطور باید کار بکنند یا آنها ضد اطلاعات را که تشکیل دادند سازمانش را آنها دادند که چطور کار بکنند .

سؤال : هیچ اطلاعی هم آنها از ایران نمیگرفتند که ببرند .

آقای علوی کیا : اینرا که مانمیدانیم قطعاً "میگرفتند

سؤال : آنچه که خودشان میگرفتند که هیچ ولی رسمًا" از ایران اطلاعی نمیگرفتند ؟

آقای علوی کیا : رسمًا" با آن معنی نه اما ممکن بود که آن انوشیروانی که رئیس ضد اطلاعات ارتش بود لابد یک اطلاعاتی هم با آنها میداده ، تردیدی نیست .

سؤال : یعنی در اثر ارتباطی که با مستشارها داشتند اطلاعات میگرفتند .